

این کتاب هم ثلاثیات بسیار دارد و در این باب اول سخن که باب الاذان است میگوید
 حدثنا هشيم بن بشير قال حدثنا حصين بن عبد الرحمن قال اخبرنا عبد الرحمن بن
 ابي ليلى ان رسول الله صلعم اهتم للصلاة كيف يجمع الناس لها قال لقد نمت ان بعثت
 رجلا فيقوم كل رجل منهم على اطم من اطام المدينة فيؤذن كل رجل منهم من
 يلبه فلم يعبه ذلك فدكر والناقوس فلم يعبه ذلك فانصرف عبد الله بن زيد
 متصلا لم رسول الله صلعم فارتجى الاذان في منامه فلما اصبغ فدا فقال يا رسول الله
 رايت رجلا على سقفا يسجد عليه ثوبان خضران نيا دى بالاذان فترجم اندازن
 مثنى مثنى الاذان كله فلما فرغ قعد قعد ثم دعا فقال مثل قوله الاول فلما بلغ حي على
 الصلاة يحيى على الفلاح قال قد قامت الصلاة قد قامت الصلاة الله اكبر الله اكبر
 لا اله الا الله فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله صلعم وانا قد اطاعتك لليلة
 مثل الذي اطاف به فقال ما منعك ان تخبرنا فقال سبقني عبد الله بن زيد فاستحييت
 فاعجب بذلك المسلمون فكانت سنة بعد و امر لال فاذن كسيف و ابو عثمان و نام او
 سعيد بن منصور بن سيب است مروزيست و كويت در اصل طالق است و آخره در غير نسخ
 و زید و چون عمر او باخر سید در که معطره حجاب و رت اخليا رموز و همها سجا و فانت یافت
 در رمضان سنده و صد و سبت و نه و عمر او تا مین استناد و نود بود از امام مالک سماع
 سوطا و دیگر احادیث حاصل نموده و از کتیب بن سعد و ابو عوانه و قلع بن سلیمان و
 دیگر محدثین ان طبقه استفاده کرده و از امام احمد و مسلم و ابو داود و حلق بن سید روایت کرده امام محمد
 او را در این تعلیم مفسر و شمار و تعریف میکرد ابو حاتم و ابو حنيفة و تعبدیل و اجنبی نمود و قوی انحفظ بعد و قریب
 ده هزار حدیث زیاد مینویساید مصنف عبد الرزاق الكشي ثلاثی است و طرفه نیست
 که مصنف خود را حتم کرده است بشمال و شمایل را حتم بر ذکر سوسی ان حضرت تمام
 کرده میگویی حدثنا معمر بن ثابت عن انس بن مالك قال كان شعر النبي الى انصاف فنهيه

صفت خبیر الزمان

وفهم ان مستثنی و ابن معین و ترمذی و کثیر حدیث ممتاز و علی بن المدینی در علم بخرج حدیث و علم ان
 بکتابه و بی همتا اما در وقت مذاکره ابو بکر بن ابی شیبہ احتفظ ترن بمحمد اهل عصر بود و در ترتیب
 و تهذیب کتب نیز او را ازین اقران خود متمیز تمام حاصل است در محرم سال و صد و سی و پنج رحلت
 دارالقدر نمود کتاب **اشراف فی مسائل الخراف** لابن المنذر کتابی است بعبارة
 نفیس و رومی اختلاف علماء الدلائل ذکر کرده و احادیث را بوجی سرد نموده که اجتهاد و استنباط
 اسان کشته اول آن کتاب این است ذکر فرض الطهارة او **جَبَّ اللَّهُ تَعَالَى الطَّهَارَةَ لِلصَّلَاةِ**
فِي كِتَابِهِ فَقَالَ جَلَّ ثَنَاءَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا
إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا و دلالت الاخبار الثابتة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على وجوب فرض الطهارة للصلاة واتفق علماء الامة على ان الصلوة لا يجوز الا بها
 اذا وجد السبيل اليها حدثنا الربيع بن سليمان قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرنا
 سليمان قال حدثني كثير بن زيد عن الوائد بن رباح عن ابي هريرة ان رسول الله
 صلواته لا يقبل الله صلوة بغير طهور ولا صدقة من خلل كنيته او ابو بكر
 وناموس و نسب او محمد بن ابراهيم بن المنذر هت نيشا پورست و اورا شيخ المحرم نيز گویند بحدیث مجاورت
 حرم و شتان تعلیم علم حدیث در ان بقعه متبرکه و کتابهای او ناورد و وقت ابو که قتل
 از وی در اسلام مثل انما مصنف نشد و آزان جمله ابن کاتب است و آزان جمله کتاب المدبو و در فقه و اراخول
 است کتاب الاجتماع و کتاب التفسیر و کتاب السنن و غیر اینها با کمال تضانیف او مایه اجتهاد و تحقیق
 است در علم فقه و در معرفت اختلافات علماء و شناختن مآخذ و دلیل هر یکی ضعیف یا هر بود و
 خود مجتهد بود و تعلیم کسی لازم نمیکرفت لیکن شیخ ابوالسحاق او را در طبقات خود در زمره فقهار
 شافعیه نوشته بنا بر کثرت توار و اجتهاد او با اجتهاد شافعی و شیخ ابوالسحاق گفته است که بقضا

می پرسیم که این چه چیز است فرستگان می گویند که این صندوق تصانیف بی همتی است که در بارگاه کبریا
 مقبول شدند و قات او دهم جمادی الاول در ششمه چهارصد و پنجاه و هشت است انتقال او
 در شهر نیشاپور واقع شد اما او را تا بوقت نباده به پیش آوردند و در خرد و جود و فزون ساختند
 گاهی شعر هم میسر میکرد و از نظم او این چند بیت است **مَنْ حَمَّرَ بِالْمَوْحِ قَدْ أَجْلَبِلِ**
وَمَنْ رَامَ عِزًّا سِوَاهُ ذَلِيلٌ * وَلَوْ أَنَّ نَفْسِي مِزْبَانًا مَلِكِيًّا * مَضَى عَمْرِي فِي سَجْدَةِ
ذَلِيلٍ * أَحْبَبْتُ جَاهَةَ الْحَبِيبِ بِأُجْرِهِ * وَكَلَنْ لِسَانِي الْمَذْنُونِ كَلِيلِ كِتَابِ
شرح السنن للبخاری اول آن کتاب حدیث اتمال اعمال بالذنیات واقع است بی همتی
 حضرت عمر غالب بده واسطه آن حضرت صلی الله علیه وسلم می رسد و گاهی بی همتی نیز کنیت
 او ابو محمد و نام او حسین بن مسعود است و او را فرزند ابن الضراء نیز گویند زیرا که یکی از ابابوستین
 می دوخت و می فروخت و بوستین در لغت عرب بفرقه گویند و نسبت بوطن او بخوی است و اصل
 این معصوم بختور است معرب باغ کور که در میان مرو و هرات واقع است و شهر است محمود آباد
 و در وقت نسبت شورا حذف کردند و بسوی باغ نسبت نمودند بخوی زیرا که باغ شامی است
 برایست و او عراقی گشت و می جامع است در سکن و هرات که همان سمانید محدث بی نظیر و
 مقرب بعد از است و فقیه شافعی صاحب وقت است و تمام عمر در تصنیف و درس حدیث و تفسیر و فقه مشغول
 ماند و در بیضا در نهی گفت و رفته شاگرد قاضی حسین صاحب بلیقه است که یکی از اجله شافعی است
 و در حدیث شاگرد ابو الحسن داودی است که نام عمود الرحمن بن محمد و از سائمه ثانی است و از یعقوب
 بن حمیرانی و غنی بن یوسف جوینی و دیگر محدثان نیز فواید حاصل کرده و صاحب تعبیر و فنون بود
 و بسیار قناعت و زهد میگذاشت بر یکبارچه نان خشک و ردت بطاراکت نامی کرد چون مردم
 بسیار بجهتند و گفتند که نان خشک موجب سستی و مانع خواهد شد تا خوردن آن زیت مقرب
 کرد و قات او در شهر مرو واقع شده در ششمه با صد و شانزده در مقبره است و خود شیخ حسین
 در فنون کشت معاجم **ثلثه طبرانی** که کبیر و اوسط و صغیر است باید دانست که حجم کبیر او

حسد است بر تیب مردیات صحابه مگر ابو هریره رضی الله تعالی عنه که از مرد پارس اویج بنا در ده و منظور
 داشت که حسد ابو هریره را جدا گانه تصنیف نماید اما پیشترش نشد با میسر شد و مشهور گشت و ترجمه اوسط
 او در شش جلد است و هر جلد کتاب کلانی است و آن بر تیب شیوخ است و از هر شیخ خود که تریب
 هزار کس باشند آنچه از غرائب و عجایب شنیده است می آرد و این کتاب با نظیر کتاب الا فراد
 و ارقطنی است و افراد و غرائب در اصطلاح محدثین عبارت از احادیثی است که نزدیک پنج باشند
 و نزدیک بیست و هجدهمین کتاب را یعنی مجسم اوسط را می گفت که جان من است و فی الواقع تفصیلات او
 در علم حدیث و وسعت و ایت او ازین معلوم میشود و اما محققین اصل حدیث گفته اند که در وی منکرات
 بسیار است و منشا آنست که غرابت مقتضی همین است و تفرد ثقه که از غریب صحیح گویند کیا است
 و ترجمه ضمیمه نیز بر تیب شیوخ است اما در آن کتاب بیان شیوخ را ذکر کرده که از آنها یک حدیث متفاوت
 نموده در آخر مجسم کبری میگوید فی حدیث حلب الغر ححدثنا حمید بن خنم قال حدثنا ابو بکر بن اوشیبه
 حدثنا و کعب عن الامام عن ابی اسحق عبد الرحمن بن بکر بن العائش عن بنت خباب قالت خرج ابی
 فی غزاة فی عهد النبی صلعم و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعامدنا فی حلب عنز او کان
 یحلبها فی حنفه فقتل فلما قد حلبها کان یحلبها فاعاد حلبها الاول و در آخر مجسم ضمیمه فضائل
 ناسیگو یوحنا سمانه بنت محمد بن موسی بن بنت الوضاح بن حسان الابناریه با
 لابنار قالت حدثنا ابی محمد بن موسی قال حدثنا محمد بن عقبه العتدی و عنی الحدیثنا
 محمد بن حمران قال حدثنا عطیه الدعاء عن حکم بن الحارث السلی فی قول سمعت رسول الله
 علیه و سلم یقول من اخذ من طریق المسلمین شبرا لوق یوم القیمة عن سبع ارضین
 سمعت ملیحه بنت ابی نعیم الغضیل بن ذکین تقول سمعت ابی یقول القرآن کلام الله
 غیر مخلوق کنت طبرانی ابوالقاسم و نام او سلیمان بن احمد بن ایوب مطیر نخعی طبرانی است و در
 شهر هکاه از بلاد شام متولد شده در سنه دویست و شصت در راه صفر در سنه هفتاد و سه طلب علم
 شروع کرد و در اکثر شهرهای شام و در حریمین و بین و مصر و بغداد و کوفه و بصره و صنعان جزیره

و دیگر سوره های اسلام گردید و علی بن عبد العزیز بن ابی شریح بن موسی داوریس عطار را ابو زر عمر تقنی و
 و قرآن ایشان سماع دارد و پورا و تحریر و تا کید بر طلب علم حدیث می نمود و او را گرفته
 بشهر های میکشت و محضو را سائده رسانید تصانیف بسیار دارد و این شش مجرم که حال
 آن مذکور شد و کتاب الدعای للطبرانی که صاحب حصن حصین از آن نقل میکند در او نش
 سیکوید قال الحافظ ابو القاسم هذا کتاب یطلبه جاعلاً ادعیه رسول الله صلی الله علیه
 وسلم جبرائی علیه انی رأیت کثیراً من الناس قد تسکروا باذعیه سبع و ادعیه وضعت علی عهد
 الایام فیما فیها الوهاقون لا یروی عن رسول الله صلعم ولا عن ^{احد} اصحابه رضوا ولا عن احد من
 التابعین لهم باحسان مع ما وردی عن رسول الله صلعم من الکراهة للسمع فی الدعاء و التعذیر فی
 فافت هذا کتاب بلا سائید لما فی ^ا عن رسول الله صلعم و یدت فیضا ل الدعاء و ادا به ثبت
 الجواب علی الاحوال القوی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدعو فیها فجعلت کل دعاء فی موضع
 یتعملها لنا مع له و من بلغه علی ما رتبناه انشاء الله تعالی بآب و ایل قول الله تعالی دعونی
 استجب لکم ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدظنون جهنم و اخرین حدیثنا عبد الله بن محمد
 بن سعید بن مریم قال حدیثنا محمد بن یوسف الفریابی حدیثنا علی بن عبد العزیز قال
 حدیثنا ابو جند نفة قال حدیثنا سبیر عن منسوی عن ذریع عبد الله المرهبی عن یسیع الحضرمی
 عن النعمان بن بشیر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم العباد ذموا هی الدعاء ثم قراء دعوی
 استجب لکم الخ و این کتاب هم علیه کلان است و از تصانیف او کتاب المسالك و
 کتاب عشرة النساء و کتاب النوادر و کتاب دلائل النبوة و او را تفسیر بیت ابی ^{کلان}
 و دیگر تصانیف بسیار است که با فعل یافت می شود و حافظ یحیی بن منده آنهمه را
 مذکور کرده او در طلب علم حدیث محنت مشقت بسیار نموده تا سه سال به پوریا
 خفته و راحت و آرام به خود روا نداشتند از استاف این العبد که وزیرش بهرست
 و در علم عربیت دشمن لغت سر آمد وقت خود بود و در دولت و مال و نه پیری با این طبیعت

تکثیر

نگزشته و صاحب بن عباد که همه وزیران دولت بود شاگرد و تربیت یافت او بود
منقول است که مرا چنین گمان بود که مغل وزارت در عالم منصبی و مرتبه نباشد
در دنیا در چیزی از لذائذ آن قدر حلاوت نداشتیم که درین منصب می یافتیم زیرا که
مرجع طبقات مردم گوناگون خلایق بودم تا آنکه روزی حضور من در میان ابوبکر
جغابی که از محدثین مشهور است و ابوالقاسم طبرانی مذاکره حدیث واقع شد طبرانی
دیدم که بکثرت محفومات خود غلبه میکرد و جغابی را یافتیم که بظننت و دکاه سبقت
می نمود و این تبهوات تا دیر کشید و از طرفین آواز ما بلند و جوش و خروش ظاهر
گشت حدیث شد ابوبکر جغابی گفت که حدیثنا ابوخلیفه قال حدیثنا سلیمان بن ایوب
ابوالقاسم طبرانی گفت که سلیمان بن ایوب منم و ابوخلیفه شاگرد من است و از من روایت
حدیث نموده پس چرا از من این حدیث را روایت نمیکنی که ترا علواستنا حاصل
شود در آنوقت دیدم که ابوبکر جغابی گفت که در دنیا مثل آن تصور است
و من در دل خود گفتم که کاش من طبرانی می بودم و حتی و غلبه که نصب طبرانی شد مرا
حاصل میشد و من وزیر می بودم که ازین قسم تحصیل فضایل و اسباب جاه محروم ماندم
راقم حروف گوید این تمه و آرزوی همه از بقایانی وزارت و ریاست او بود و الا علماء
ربانیین را سبب این غلبه های تغیری نمی شود و نفس ایشان بمرکت نمی آید
و لکن المرء یقیس علی نفسه یا تجمل طبرانی در ترویج علم حدیث و کثرت روایت آن
ممتاز و مستثنی بود ابوالعباس احمد بن منصور شهیر از می گفته است که من از طبرانی ستمه لکبه
حدیث نوشته ام و او را در آخر عمر زمانه یعنی زودتر از اسامعیه که در آن زمان اعدا
ایل سنت بودند بجهت آنکه فریب ایشان با حدیث رو میکرد و سحر کردند و هر دو چشم از
بصارت ظاهری عاری گشت بجهت بیشتر زینت سال ستمه شخصیت و ذات اوست
و حافظ ابو نعیم اصبهانی صاحب طبعه الاولیاء بروی نازخانه مگذار و صد سال و ده ماه عمر اوست

معجم اسماء على سابق در ذکر صحیح اسماء علی که مستخرج بر بخاری است احوال او مفصل
 مرقوم گشته حالاً از ابتدائی معجم او چند فقره نقل کردیم شود تا حال این کتاب او روشن شود و میگوید
 الحمد لله كما ينبغي للكرم ووجهه و غر جلاله * و كما يقتضيه تتابع نعمة و افضاله *
 وصلى الله على نبيه محمد بنى الرحمة والرسالة وعلى اله وسلم كثيرا اما بعد فاني استخرفت الله
 تعالى في حصر اسماى شيوخى لذن سمعت عنهم وكتبت عنهم وقرأت عليهم الحديث
 وخررتها على الحروف المعجمة ليتهل على الطالب تناوله وليرجع اليه في اسم ان التبصر
 اشكل ولا اقتصار منهم لكل واحد على حديث واحد يستغرب ويستفاد ويستغربه
 وحكاية لينصا الى ما اردت من ذلك جمع احاديث يكون فرائد في نفسها وبين حال من
 ذممت طريقه في الحديث بظهور كذبه او اقامه به او خروجه عن جملة اهل الحديث
 للجهل به والذهاب عنه فرب كان عندي منهم بظاهر الحال لم اخرج به فيما صنفت
 من حديثي واثبت اسماى من كتبت عنه في صغري مائة وخمسة وستة وثلاثين وثمانين مائتين
 واثنا يومئذ ابن سنيان فضبطه ضبط مثلي من يدار كذا المتامل له من خطي ذلك على اني لم
 اخرج من هذه الباب شيئا فيما صنفت من لسنن واحاديث الشيخ واذا سال
 التوفيق لاستتمامه في خير وعافية وان ينفعني به وغيري وافتحت ذلك يا حمد
 ليكون مفتحه باسم النبي صلى الله عليه وسلم يثاب به ويصبر اليه الا ابتداء بـ ا لـ فـ مـ تـ
 الحروف المعجمة واذ كان محمد واحمد يرجعان الى اسم واحد فان الله عز وجل قال في كتابه
 في بشارة عيسى ومبشر رسول ياتي من بعدك اسمه احمد كما قال محمد رسول الله ويا
 محمدا رسول وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اسماءنا محمد وانا احمد وقد كان
 ابو محمد عبد الله بن محمد بن ناجية يقول حدثنا احمد بن لوليد بن السكوني قال
 محمد ايها الشيخ يقول محمد واحمد واحد وابتدعت هذا الجمع في الجهادي الاول
 من سنة احدى وستين وثلاثمائة عصمنا الله من انزل في القول والعمل ودر باب محدثين در ترجمه

ابو بکر محمد بن صالح بن شعیب ثمارمی گوید و این سخند از عوالی اوست بنا بر آن مرقوم گشته حدیثنا این
 صالح بن شعیب اصلاً بالبصرة حدیثنا نصر بن علی عن یزید بن هارون عن عامر الاحول
 قال دخلنا علی انس بن مالك رضی الله تعالی عنده فخریه علی بن له فقلنا یا ابا حمزة انما الذخیره
 النعم قال واكثر من ذلك سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الموت کف رة لكل
 مؤمن **کتاب الزید والرقاق** تصنیف عبد الله بن المبارک بالفعل رایج و مشهور انتخاب اوست
 که حافظ ضیاء الدین ابو عبد الله بن محمد بن عثمان بن سلیمان مروزی بزرازی نموده و مقبول عوام محصل
 گشته در اصل این کتاب بروایت حسین بن مروزی رایج و مشهور گشته و از وی شاگرد وی ابو محمد بن
 یحیی محمد بن صاعد روایت نموده زیادات بسیار واقع است بعضی از آنها زیادات مروزی است از
 غیر ابن المبارک بعضی از زیادات ابن صاعد از شیخ خود و بهر حال بالفعل منتخب او که در اجازات سماوات
 بکار برده می شود او شش این حدیث است قال الامام جلیل الحافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الله
 بن المبارک المعظلی المروزی اخبرنا یونس عن الزهري قال اخبرنا السائب بن
 یزید ان شریکاً المحضری ذکر عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ذاک رجل کلامه یسود
 القرآن راقم الحروف می گوید در معنی این کلمه علماء حدیث را اختلاف بسیار است و آنچه از شیخ خود یاد
 دارم آنست که معنی تو سه تکیه کردن است در خواب و غرض آنست که چون قوت حافظه در سر است و در آن
 محفوظ بمنزله تکیه است که زبیر سه بار شده نباید که شخص ترک تهجد نماید و قرآن را بجای تکیه گذارند
 بخواب رود و الله اعلم بر چند رتبه ابن المبارک برتر است از آنکه درین مختصر تعریف و توصیف بان
 کرده شود مثل امام مالک و امام عظیم و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و لهذا از اطالک دهند کوراست این
 بزرگان کنار کرده شد و در حقیقت محتاج الیه نیست اما چون ابن بزرک با وصف جلالتی که دارد
 ذمیه او مقبول نیست تا مردم بر احوال او کما یبغی مطلع شوند بنا بر آن بر سخته از احوال ایشان
 نگاشته می آید کتبت ایشان ابو عبد الله محمد بن عثمان بن عبد الله بن المبارک بن واضح المعظلی
 بالولاء مسکن ایشان مرد است و نسبت بان ایشان را مروزی گویند و پدر ایشان مبارک غلام

ترک بود ملک تلمیسی از تاجران همدان و آن تاجر بنی مخطوطه بود که قبلا است از بنی هاشم و
 در تاریخ عامری مذکور است که پدر ایشان مبارک خلی مستورح و متقی بود مالکش او دادند
 باغ خود کرده بود روزی فرمود که ای مبارک یک انار ترش از باغ بیار مبارک رفت
 و یک انار آورد و آن انار شیرین بر آمد مالک گفت که من بگفته بودم که انار ترش بسیار
 مبارک گفت که من چه قسم تو انم شناخت که انار ترش کدام درخت مبد و انار شیرین
 کدام بر که بچشد این را بشناسد گفت حال غنچه شده گفت پروا نگلی چشیدن این نداده چتیاط
 و پاسداری که لازمه خدمت من است بجای آرم مالکش ازین دیانت و امانت او
 بسیار راضی شد و گفت که تو قابل آنی که در مجلس من باشی و باغبانی بدیگری سپرد
 تا آنکه روزی در مقدمه که خدای دختر خود که بجد جوانی رسیده بود از او مشوره پرسید مبارک
 گفت که عربان جاهلیت برای نسب و حسب ختران خود میدادند و بهودان برای مال و
 نصاری برای جلال و در اسلام دین را اعتبار است ازین هر چهار راه هر چه پسند خاطر
 باشد باید فرمود عقل او بسیار خوش آمد مالکش بخانه خود رفت و بوالده آن دختر این
 مشوره بیان نمود و گفت که میخواهم که این دختر را مبارک دهم که در ورع و تقوی و دیندار
 بهر اندازه است که غلام است مادرش نیز راضی شد دختر را با او دادند و از آن دختر
 عبدالله بن المبارک بود و آمد و مال بسیار از آن تاجر بوراقت یافتند و تولد ایشان
 در سنه هجری و یا نوزده و یکصد از هجرت است و تمام عمر ایشان در سفر گذشت
 گاهی بکج دگای بجهاد و گاهی تجارت در اقالیم اسلام گشته اند و از امام مالک
 و سفیان ثوری و سفیان بن عیینة و هشام بن عروه و عاصم حوّل و سلیمان مثنی و حمید طویل
 و خالد خزاز و دیگر علماء تبع تابعین و صفار تابعین اخذ علم حدیث نمودند و سایر طبقات
 علم محدثین شاگردان ایشان از عبدالرحمن بن اسدی و یحیی بن سعید و ابوبکر
 و عثمان بن سیران ابی شیبته ذاتم احمد بن حنبل و حسن بن عروه و از عجایب آنکه سفیان

نوری که از اجل شهرت ایشان از ایشان مانند نوره اندوختن نوری با وجود آن کمال که حیرت دهد کمال است
 نیز در این سبب که در وقت شب تمام سال بر وضع این مبارک بگذرانم سر منیاد بلکه در بعضی وقت میفرمود که مشکلی
 تمام عمر من بر این شبها نروزی این المبارک میبود و نوبت این المبارک بان سر
 رسیده بود که بزرگان عمده بحجت او تقرب الهی می جستند و کسی که از مشایخ شایخ
 حدیث و خیلی بزرگ کسی است گفته است که مرا تا این المبارک اندر راه اجازت نشد
 اسطه بهم رسید و این کمال علوسند من است بعد از آن گفته است که والله ای لا
 حبه الله و ارجو الخیر بحبه لما صدق من التقوی و العبادة و الاخلاص و انجها و وسعة العلم
 و الاقناع و المواساة و الضوّة و الصناعات الحمیدة قضیه بن سعید بلخی بغدادی که شیخ اصحاب
 صحاح ستته است میگفت خیر اهل زمان ما این المبارک ثم احمد بن عیسی و در توارخ شیخات
 مذکور است که او از بزرگان در شامی مجتمع شدند سر آمد اهل زمان خود درین صفت
 این المبارک قرار دادند و در هر باب ازین باب ما بمفوق و بیعدیله او قرار کردند و علم فقه و
 ادب نحو لغت زهد شعر فصاحت شب بیداری و تبحر کلامی عبادت حج حیا و دستاورد کاری
 و سلاح داری ترک الکلام مالا یعنی الصاف و با یاران خود بحسن صحبت گذرانیدند مخالفت
 با آنها نکردن ایشان گفته اند که من از چهار هزار شیخ جمع علم کردم لیکن روایت نمی کنم که
 از هزار کس و پس حسن تحقیق گفته که در روزی نماز عشا خوانده همراه این المبارک بر آمدم و
 این المبارک میخواست که نماز خود را در وقت سبب بایر سر بود چون بر دوازده سجده سیدیم من با و ندانم
 حدیثی نمودم و او در جواب شروع کرد پس همانجا استاده بودم تا اگر موزون و با یک سخن گفتند فصل عیاشی در
 حق این مبارک گفته است و رب هذا البیت ایت عیاشی مثل این المبارک در روزی مردم نزد این المبارک
 طلب علم حدیث آمدند و گفتند یا عالم المشرق حدیثنا سفیان نوری نشسته بودند گفتند و بحکم
 عالم المشرق و المغرب و اینها اکنه تعلون و روزی که این المبارک در شهر رفته داخل شد
 و مردم و شیخه عیاشی نیز در آن شهر بود در تمام شهر شور افتاد و غلغله بلند شد مردم دویدند

در این
 روزها
 شیخ
 مبارک

یکی از زمان خاصه مارون رسید از بالا کوشک این شور و غوغا دید و پرسید که این همه چیست و برای
 کیست مردم گفتند که عالمی از خراسان آمده است که او را عبدالله بن المبارک می گویند گفت در حقیقت
 باو شایسته این است که این شخص را روزی مارون رسید که بزور چاکت و چوب دستی مردم را جمع میکند
 آنچه بر خطیب است که از عجایب فرج حدیث است که از ابن المبارک در کس و ائیت حدیث منووده اند
 معمر بن راشد و حسین بن داود و یاقین و قاتع این هر دو فاصله یکصد و سی و دو سال است و
 چون پدر او پنجاه هزار درم بدو داد که تجارت بکن آن مبلغ را گرفته رواته شد و تمامه صرف علم شد
 نمود و بوطین بازگشت پدر بر سپید چمن آوردی و چه نفع بر او شستی ابن المبارک در فاطمی را که جمیع و ده
 بود پدر نمود که این چمن آوردم و نفع دارم بر او شستم پدر خوش شد و ایشان را بخانه خود بردی
 هزار درم دیگر پیش ایشان نهاد و گفت این مبلغ نیز صرف کن و تجارت خود را کامل ساز و طلب
 علم ایشان از چنین واقع شد که در ایام جوانی شرب نمیند مبتلا بودند و آنچه لوازم این شغل است
 از استماع ملامی و سرود و صحبت با بران کذا می نیز از دست نمی دادند یکبار در موسم جنگ
 سبب باغی داخل شدند و باران و رفیقان را نیز دعوت کردند و طعام و شراب تکلیف حاضر ساختند
 و مشغول طهور و طرب گشته تا آنکه مستی غالب آمد و بی هوش افتادند چون آخرا سر شد بیدار شدند
 در آن وقت جنگ در دست گرفته خواستند که بنوازند و سر و روی آغاز نهادند دیدند که جنگ هرگز
 آواز نمی دهد درین کار مهارت تمام گشتند تا زمانی آن را محکم کردند باز بهمان قسم صدائی داد
 تا آنکه جنگ بقدرت الهی گویا شد و چون آدمی این آیت تلاوت نمود *والربان للذین آمنوا*
ان تعشع قلوبهم لذكوا الله ایشان متنبه شده جنگ را شکسته بر تافتند و بنیذ را نختند
 و جامها منقش و ملون را که در بر داشتند دریدند و بطلب علم و عبادت اشتغال ورزیدند و ابو عبدالله
 حماده این حکایت را بهین سلوب در تاریخ مختصر المماریک آورده و در طبقات کفوی نبوی دیگر
 مذکور است بعد از ذکر قصه ذکر باغ و شرب و سکر میگوید که ایشان بخواب رفتند و دیدند که یک جا نور
 خوشایمان بر سر ایشان بر درخت نشسته این آیت میخواند *محمّل* است که اول در خواب و از جا نوزیدار کرده با

و باز در سید آریه باو از چنگل تاکیدش نمودند هر حال ایشان درین شغل مجذوب و مراد بودند و اول
از ایشان حضرت امام عظیم بودند و طسریقی تفقه از ایشان می آموختند و چون امام عظیم وفات
یافتند در مدینه منوره نزد امام مالک تفقه نمودند پس اجتهاد ایشان گویا بیست و پنج سوره و طسریقی
است و لهذا ایشان را حنفیه از خود می شمارند و مالکیه در طبقات خود می نگارند و تا آخر عمر ملازمت
داشتند که یکسال حج می رفتند و یکسال بجا و این دو بیت را اکثر می خوانند و بیت
و اذا صبا حبت فاصحابها جدا ذاعفان فحیاء و کرم
قوله للشیء لا ان قلت لا و اذا قلت بغم قال بغم
از کلمات ایشان این که اول در علم می باید که نیت صحیح باشد بعد از آن کمال توجه صرف استادان شنیدن
بعد از آن به عمل منقسم کردن بعد از آن حفظ آن نمودن بعد از آن در تلاطم و مستعدان نشر
کردن و پراکنده ساختن و هر که ازین شروط طبعی که یکی را فوت کرد در علم او نقصان پیدا آمد
و نیز گفته اند که من از چهار هزار حدیث چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه بر مال دنیا مغرور نباشد و بود
و فریب پیدا خورد دوم آنکه در شک آنچه طاقت آن ندارد نگذارد و گویا نباید آورد و سوم آنکه از علم
همان قدر باید آموخت که نافع باشد چهارم آنکه بر زبان بیسبب چیزی اعتماد نباشد و بد کرد و در توجع
ایشان چیزی برای عجب منقول است یکبار از مرو که وطن ایشان بود شام رفتند برای سارنگین
قبل که در شام از کسی عاریت گرفته بودند و بغراموشی همراه آورده و می گفتند که اگر بگردم که
در و شبید باشد رو کنم نزد من بهتر است از آنکه یک کبوترم صدقه و هم براه خدا چون
وفات ایشان قریب رسید و علامات احتضار ظاهر شد غلام خود را که نصر نام داشت و نزد
رواه معتبرین حدیث است فرمودند که مرا از فرسش بجا که انداز غلام ایشان گریستن آغاز
کرد گفتند چرا گریه میکنی گفت ثروت و نعمت شما یاد آید و این حالت غربت و مسافرت و کسی
شمارا دید و بیایب شدم گفتند خاموشی من همیشه از خدای خواستم که زندگانی من چون
زندگانی دولتت باشد و مردن من چون مردن خاکساران وفات ایشان در غربت و سفر

توضیح در بیان این حدیث

اتفاق افکار از جهاد برشته بودند در راه چون بهیبت که نام قصه است از توابع شهر موصل رسیدند بار
 شدند و جان سخن سلیم کردند در رمضان سال یکصد و هشتاد و یک و بعد از وفات ایشان مردم صلحا
 بخواب دیدند که گوینده میگوید که این المبارک بفرووس علی رسید گاهی نظم شعر هم میکردند و این
 جذبت از ایشانست **امری اناسا باونی الدین قد قفوا** و کاری هم رضوانی
العیش بالدون + فاستغن بالله عن دنیا الملوك كما + استغنى الملوك بدینا هم
 عن الدین و تعرا عصر ایشان در مدت حیات ایشان قصاید و قطعات بسیار دارند که قابل این
 مختصرست مرقوم میشود **اذا صار عبد الله من مرو لیلعة + فقد سعاد عنها نوراها**
وجمالها + اذا ذكر الاخيار فكل بلدة + فصر اجسم فيها وانت ملا لها
 و عادت ایشان چنین بود که چون بجمیرفتند مردم بسیار در رفاقت ایشان اراده این سفر مبارک
 میکردند و هر یک نقدی و حبسی برای زاد راه می آوردند که بشرکت صرف نمایند آنهمه را قبول میکردند
 و در فهرست جدا نام هر یک و قدر آورده اند نوشته میگذاشتند چون از حج مرخصت میکردند آنهمه را
 با لکان آنها میدادند و مردم از بیحرکت سوال کردند گفتند که اگر اول و بلد با ایشان رونما
 ایشان ترک رفاقت من کنند و ازین سفر مبارک محروم مانند بکمان اگر با نفقه خود بخورم
 و یا کسبی نسیم و از من باین سعادت فایز میشوند و من بطفیل مبلغی کثیر مد صرف میکنم در
 صورت رونفقات ایشان من هم ازین عمل خیر محروم مانم و ایشان هم از حج و هدایا
 که در مدینه که در وقت مرخصت از حج براسه همراهیان و دوستان من آرنه مبلغی
 کثیر میبود در این همه اسوال ایشان از تجارت بود **فردوس و علمی** این کتاب
 بطور مشارک و تشبیهات و جامع ضعیفست یعنی احادیث را به ترتیب
 حروف تہجی جمع نموده مثلا در حرف لام میگوید در فضل لما لما خلق الله
 الجمیة حقها بالریحان و حف الریحان بالحناء ما خلق الله شجرة
 احب الیه من الحناء الی آخر الحدیث عن عبد الله بن عمر

و نیز در همین فصل سگوید لما امرت علی قوم یزید و عون فی یوم و
 یحصد و فی یوم کما حصدا و اعدا کما کان قلت بحیرت یسئل من
 هو کذا قال هو کذا الجاهد و فی سبیل الله الی آخر الحدیث عن ابی
 هریره و این حدیث بسیار دراز و طولیت چنانچه در قصه معراج مشهور است و فردوس را
 مرتب نموده است بر حروف تهجی سپردیمی و برای این کتاب سندی نوشته که سنده
 حدیث بیان کرده بر همین حروف نه بر ترتیب صحابه و نام مصنف کتاب فردوس حافظ
 شیردیز بن شهر دار بن شیردیز است در همدان بود و تاریخ همدان هم از تصانیف
 اوست از یوسف بن محمد بن یوسف مستملی و سفین بن الحسن بن فخریه و عبد الحمید بن الحسن
 القفای و عبد الوهاب بن منده و احمد بن عیسی دینوری و ابوالقاسم بن اسد و دیگر
 علماء بشارت علم حدیث نموده و در همدان و صفهان و بغداد و قرظین و دیگر شهرهای اسلام
 کشته حافظ یحیی بن منده در حق او گفته است که جوانی زبرک و حسن الخلق در مذبح بنه منقلب است
 و از غم زالی دور مردم گوید دل با در اتقان معرفت علم او تصویر است در تقیم صحیح احادیث تمیز
 نیکند و لهذا درین کتاب موضوعات و ادبیات توده توده مندرج سپرد شهر دار دلیلی حافظ ابو موسی
 مدائنی و حافظ ابو الفلاح حسن بن احمد عطار از دروایت دارند نیم رجب سال پانصد و نه وفات
 اوست و سپرد شهر دار بن شیردیز بن شهر دار دلیلی کنیت او ابو منصور در معرفت
 علم حدیث و فهم آن از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بضم و معرفت
 کواهی داده و نیز علم ادب را خوب میدانست و در سبک روح و عابد بود و در مسجد خود
 لازمست داشت و غالباً شغل سماع حدیث و نوشتن آن میکردانید و در طلب علم
 حدیث با والد خود شریک بود و در سفر صفهان سال پانصد و هج همراه او بود و بغداد خود رفته
 در سال سی هفت بعد از موت پدر خود از اساتذہ بسیار تحصیل کرده چنانچه اشیک بن منصور الکرمی
 و ابو محمد النوری و ابو بکر بن زنجویه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده

در اتقان معرفت
 علم او تصویر است
 در تقیم صحیح احادیث
 تمیز نیکند و لهذا
 درین کتاب موضوعات
 و ادبیات توده توده
 مندرج سپرد شهر دار
 دلیلی حافظ ابو موسی
 مدائنی و حافظ ابو
 الفلاح حسن بن احمد
 عطار از دروایت دارند
 نیم رجب سال پانصد
 و نه وفات اوست
 و سپرد شهر دار بن
 شیردیز بن شهر دار
 دلیلی کنیت او ابو
 منصور در معرفت علم
 حدیث و فهم آن از
 پدر بهتر بود چنانچه
 سمعانی هم در حق او
 بضم و معرفت کواهی
 داده و نیز علم ادب
 را خوب میدانست و در
 سبک روح و عابد بود
 و در مسجد خود لازمست
 داشت و غالباً شغل
 سماع حدیث و نوشتن
 آن میکردانید و در
 طلب علم حدیث با والد
 خود شریک بود و در
 سفر صفهان سال
 پانصد و هج همراه
 او بود و بغداد خود
 رفته در سال سی هفت
 بعد از موت پدر خود
 از اساتذہ بسیار
 تحصیل کرده چنانچه
 اشیک بن منصور
 الکرمی و ابو محمد
 النوری و ابو بکر بن
 زنجویه و از بعضی
 محدثان اجازت
 حاصل کرده

وفات
 ۵۰۹

در اتقان معرفت
 علم او تصویر است
 در تقیم صحیح احادیث
 تمیز نیکند و لهذا
 درین کتاب موضوعات
 و ادبیات توده توده
 مندرج سپرد شهر دار
 دلیلی حافظ ابو موسی
 مدائنی و حافظ ابو
 الفلاح حسن بن احمد
 عطار از دروایت دارند
 نیم رجب سال پانصد
 و نه وفات اوست
 و سپرد شهر دار بن
 شیردیز بن شهر دار
 دلیلی کنیت او ابو
 منصور در معرفت علم
 حدیث و فهم آن از
 پدر بهتر بود چنانچه
 سمعانی هم در حق او
 بضم و معرفت کواهی
 داده و نیز علم ادب
 را خوب میدانست و در
 سبک روح و عابد بود
 و در مسجد خود لازمست
 داشت و غالباً شغل
 سماع حدیث و نوشتن
 آن میکردانید و در
 طلب علم حدیث با والد
 خود شریک بود و در
 سفر صفهان سال
 پانصد و هج همراه
 او بود و بغداد خود
 رفته در سال سی هفت
 بعد از موت پدر خود
 از اساتذہ بسیار
 تحصیل کرده چنانچه
 اشیک بن منصور
 الکرمی و ابو محمد
 النوری و ابو بکر بن
 زنجویه و از بعضی
 محدثان اجازت
 حاصل کرده

و ترجمه کنایه در سبب برین وضع او داده و اسانید این کتاب بجهت تمام جمع کرده و چون از تصحیح و تفسیر
 او فارغ شد پس از ابو مسلم احمد بن شهر و اردیلیمی و جماعه دیگر از شاگردان او آنرا در روایت کردند
 و فوات شهر وارد رسال با قصد و بیجا و هشت است و نسب این خاندان بضر و زو یلمی میرسد که نقل
 ابو عیسی بود در حق او جناب رسالت فرمودند باز فیروز و او صحابست نو او را اصول
 حکیم ترندی سوائی ابو عیسی ترندی است که کتاب در صحاح سسته معدودی شود و نو او را اصول
 اکثر احادیث غیر معتبر دارد و اکثر جاهلان را اشتباه می شود حکیم ترندی را همان ترندی خیال
 میکنند و احادیث را نسبت می کنند که در ترندی است در اینجا فرق کردن ضرورت در اصل باقیال
 فی السجود سجرات القرآن می گوید ما اقال فی سجدة سورة الاعراف عند قوله تعالی الذین
 عند ربك لا یستکبرون عن عبادته . . . ویسجدون وله یسجدون طاب لهم منازل
 القربة عندك فظهور اعراض استکبار و ادعوا للمک خضوعا بما عابوا من کبریاک و عزیز
 جبروتک فی الملکوت فلقوا عظمتک بالتسبیح و استکانوا بالسجود حین خضوعاً هکذا
 بدیع حکمتک و نحن ولد بدیع فطرتک و صنع یدک و ائمة حیدک الحمد و چون
 فی توره و الموضوفون فی الایمان بما منحنا من مننتک و فضلک و اهدیت الی
 الخبتین مناهد ایاک و کراماتک تحننا و رافه سجداً لک محظنا من رافتک و
 رحمتک و القینا بایدینا سلماً نرجو مرادک و سببک و معروفک یا معروفک بالعظا
 الجزیلة و محمداً علی صناعتک الجویلة کتبت الیشان ابو عبد الله و امام محمد بن علی بن الحسین
 بن شبر الرذن العقیب حکیم ترندی است رئیس زاهدان وقت خود است و تصانیف بسیار دارد و از
 پدر خود علی بن الحسین و قتیبه بن سعید بلخی و صحاح بن عمید ترندی و اقران اینها روایت میکنند
 علمار نیشاپور و قاضی محیی بن منصور از وی روایت کرده اند چون در نیشاپور آمد در سال دو صد و سی و
 پنج مردم از ترند ایشان را اخراج کرده بودند و سبب اخراج ایشان آن بود که ایشان کتاب
 ختم الولاية و کتاب علی الشریعة تصنیف کردند و آن هر دو نسخه در نظر مردم ظاهرین افتاد و از آنجا استنباط

کردند که مذہب ایشان تفصیل ولایت بر نبوة است بمعنی تفصیل اولیا بر انبیاء و احتیاج ایشان نیز
 گو ای همین معنی می و بد زیرا که تمسک نمودند بلفظ لغوی لیسون و الشدید و گفته اند اگر بعضی اولیا
 از انبیا و شهداء افضل نبی بودند غبطه حرامی کردند باین عقیده و حشت ناک ایشان را مردم تر فر
 اخراج کردند از انجا ببلخ و بسند مردم انجا ایشان را قبول کردند و ایشان نیز اولی بن علی بن ابی طالب
 این کلمات بیان کردند گفتند که در مذہب موافق شما ام اصلا غرض مر تفصیل اولیا و بر نبیاء نبود
 باید دانست که در تصانیف ایشان احادیث غیر معتبره و موضوعات بسیار مندرج است و سبب
 حادثه را خود ایشان بیان کرده اند در طبقات شراوی ند کور است که ایشان می گفتند که من بیچگاه
 نقش کردند بر دماغ پیش از کار تصنیف کرده ام و نه غرض من آنست که کسی این مولفات را بمن
 نسبت کند بلکه چون مرا مقصود وقت می شد تسلی و آرام ب تصنیف می جستم و هر چه بخاطر رسید
 می نوشتم پس معلوم شد که اکثر مصنفات ایشان از قبیل مسودات است محتاج بنظر ثانی و تمیز
 و تنقیح و حذف و اصلاح مانده روزی ایشان را از صفه خلق پرسیدند ایشان گفتند ضعف ظاهری
 و دعوی عسریه و از لطافت ایشان آن است که هیچ کس بهتر از منج جانبیت گوید و گوید که چون
 مکان طلب علم و سیر را مسجد وزن را خانه خود و هموزی را زندان کتاب لد عالم ابن ابی الدین
 کتابی است بغایت خوب و نفیس اول آن نود و نه نام است بروایت ابن سیرین از ابی هریره بعد از آن
 جعل اسم او زینبی است و سند آن موقوف بر حسین بصری است بعد از آن اسم الله اعظم است و بعد از آن
 و عارف الفسح است و همین قسم نوشته می رود و او را کتابی دیگر است در همین باب بسمی بجا
 العروة لابن ابی الدین او شن این حدیث است لیتیکلم فی الهدی الاثله عیسی بن مریم و صفا
 جریح العابد و الصبی الدی مرایة زاکیه فارهة و شارة حسنة و هی ضعفت قالت
 اللهم اجعل ابی مثل هذا الخیر الحدیث کنیت ابو بکر و نام او عبد الله بن محمد بن عبید بن
 سفین بن ابی الدین است و او را قرشی و اموی نیز گویند زیرا که پدر آن از موالی منی امیه بودند
 مولد و سکن اولغباد است تولد او در شامه و در مدینه و شامه است و از علی بن الحسین و خلف

بن مہام و سعید بن سلیمان و دیگر محدثان عمدہ اخذ علم حدیث کرده و از وی ابو بکر شامی
 صاحب غیلانیات و عمارت بن ابی اسامہ صاحب مسند با وصف تقدم او ابو بکر بخاری و احمد
 بن حنبلہ و دیگر علماء در شان این فن اخذ فیض حدیث نموده و او اتالیق و مودب معتقد عباس
 بود کہ خلیفہ مشہور است و قبل از ان چند کس از اولاد خلفاء اتالیقی و مودبانی نموده است و این
 ابی حاتم گفته است من دیدم من از وی حدیث نوشته ایم و او صدوق بود گفته اند کہ ابن
 ابی الدنیا را محب نصرانی در کلام بود اگر میخواست شخص را در یک آن سنجده می آورد و باز بگریه
 می انداخت و اینهمه بنا بر توسع او بود در علم و اخبار و قدرت او بر تصرف در کلام و قات او
 در جمادی الاول سال دو صد و شصتاد و یک بوده است کتاب الاعتقاد و الہدایۃ
 الی سبیل الرشاد از تصانیف بہتمی است از اولش ما ذکر ما یتبدل بہ علی حدیث العالم
 و ان محدثہ و مدبرہ الہ واحد در اجازات میخوانند و بعضی از باب استخلاف علی بن طالب کرم بود
 و بعد تا آخر کتاب نیز میخوانند و آن کتاب بسیار نفیس است و وی میگوید احسننا ابو عبد اللہ
 الحافظ قال حدثنا ابو النصر العقبة حدثنا عثمان بن سعد اللداری حدثنا
 علی بن المدینی حدثنا مروان بن معاویۃ ثنا ابو مالک الاشجعی عن
 ربیع بن حراش عن حذیفۃ قال قال رسول اللہ صلعم ان اللہ یضع کل
 صانع و صنعة کتاب اقتضار العلم و العمل از تصانیف خطیب است و
 بسیار خوب کتابت در باب خود از وی بعضی کلمات انتخابی کرده اند کہ در دیار عرب
 شہرت دارد و اکثر در مقام تحصیل اجازت همین منتخب را میخوانند و اول این منتخب حدیث ابو ہریرۃ
 سلمی است لا تزول قدما عبد یوم القیمۃ اما در اصل کتاب این حدیث اول نیست خطیب میگوید اخیر
 القاضی ابو بکر احمد بن الحسن بن احمد الحرسی یضا بوز قال حدثنا ابو العباس محمد بن
 یعقوب الاحم قال حدثنا محمد بن اسحق الصنعانی قال حدثنا الاسود بن عامر
 قال اخبرنا ابو نکر بن عیاش عن الاعمش عن سعید بن عبد اللہ عن ابی ہریرۃ الاسلمی

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسئل عن اربع
 عن عمر فيما افساه وعن عمل بما اذا عمل فيه وعن ماله من اين الكسبه وفيه الفقته و
 عن جسمه فيما ابلاه و آخر اين منتخب اين ابيات است حدثنا الحسن بن ابي بكر قال
 ان عثمان بن احمد الرقاق قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سنان قال انشدني
 عمر بن احمد بن محمد شعرا انت في غفلة الامل ^{ولست ندمر} ^{متى الاجل} لا توفيك حجة
 فمن اوجم العليل كل نفس ليومها ^{صبيحة تقطم الامل} فاعمل اخيرا واجتهد قبل ان
 ينعم العمل ^{تاريخ يحيى بن معين في احوال الرجال} و اين كتاب نيز مرتب است برحروف
 معجم و اولش انجوت است قال الحافظ الباقدي يحيى بن معين حدثنا ابن ابي مريم ثنا
 ابن لهيعة عن ابي الاسود عن عروة بن الزبير عن المسكين مخزومه عن ابيه قال لقد
 اطهر رسول الله صلى الله عليه ^{وسلم} اسلام فاسلم اهل مكة كلهم وذلك قبل ان يقرض الصلوة
 حق ان كان ليقرض المسجد فيسجد فيسجدون و ايت طبر بعضهم ان يسجد من الزمان و ضيق
 اللقا لكثرة الناس حتى قدم روس قریش الوليد بن المغيرة و اوجم و غيرهما كانوا بالطائف
 فيارضهم فقالوا دعوز دينكم و دين ابا نكم فكفروا و آخر ان تاريخ ابن سبت عن ابي حنيفة عن
 كيت او ابو ذكريا و اور امري كويند بالولا را كه از موالى نبى مره بود و طيش بغداد است در سال كعبه و بنجاه و
 متولد شده بود و پدرش از عمده نويسندگان دفتر بود و در انشا نيز دستگاره خوب داشت كويند
 يحيى بن معين را از ميراث پدر خود كچه درم نقد بدست آمده بود باين سبب كمال ثروت
 از بشيم و ابن المبارك و عمر بن سليمان بن طرخان و استبر ان آنها سماع درو
 و امام احمد بن حنبل و بخارى و مسلم و ابو داود و ترمذى استغاده کرده اند و او
 سبب از اينكه ابن فن است در نقد احاديث و معرفت احوال رجال و در كثر معلوما
 و محفوظات هم نظير داشت از دى منقوست كه من بدست خود ده كچه حديث نوشته ام
 و او را بعد از يك خواب و پند و پند كه خدا تعالى با تو چه كرد گفت بر شش و عطا ياسى سيار

القيته بن الوليد عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة

و او از آن جمله شد صد زن از خود عین بن تزویج فرستاد و در سال دوم سی و سه از بعد از حج روانه شد
 اول در مدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شد قصد خانه کعبه نمود و در اول منزل بخواب
 رفته بود که مالتقی او را آواز داد که ای ابو ذکر یا از همسایگی ما کجا میسر و چه خبرم کرد که روح مبارک
 پنجمین است که او را بان شریف مشرف ساخت زود بر گشت و در مدینه اقامت نمود و بعد از
 سه روز وفات یافت و از سعادت او آست که او را بر بهسان تختها غسل دادند که جناب
 پنجمین مران غسل داده بودند و او را به نظم هم میسب بود این چند بیت از دست بیت
 المال یفد حله و حرامه * یوما و یقی فی عند اثمه * لیس الیق بمبتوق فی دینه *
 حتی یطیب بئرا به و طافه * و یطیب بما یحوی یکا اهل * و یطیب فی حشر الحدیث کلامه *
 نطق النبی لنا به عزریه * فقلی النبی صلواته و سلامه * فاین باب بدو است
 که جا بلان و ناهمان قدما می اصل حدیث را عمودا و یحیی بن معین را خصوصا مطعون ساخته اند
 که ایشان خصوصا این شخص از جمله اشیا در خلق الله زبان خود را در از کرده و کسی را دروغ گووی را
 بدست کسی و کسی را مغتری و بیتهانی میگویند و این غیبت محمد را علم میداند و عبادت
 می نماند چنانچه بکر بن حمادش معزنی درین باب یحیی بن معین را عجز کرده بلکه علم حدیث را

اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره
 فلو کان خیرا کان الخیر کله
 ولا یزعمین فی الرجال مقالة
 فان یك حقافی فی الحک غیبه
 لیکن این مجال و مثال او فهمیده اند که این

تقریرین بطین نموده گفته است شعر
 و یقصر نقصا و الحدیث یزید *
 و لکن شیطن الحدیث مرید
 سیسئل عنها و الملایک شهید
 و ان یك زورا فالقصاص شد بد

طعن و جرح ایشان در حال حاضر برای صیانت شریعت و دین است پس گویا از قبیل قتال
 کفار و خوارج و اهل بدعت و سب و تعزیر اهل منکر است که بهترین عبادات است از غیبت
 محرم نیست و ازین ابیات متوجه که مرقوم شد ابو عبید اللدین قنوج حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین

<p>جواب داود و قصيده و راز و اورا بخاور مخاطب اين شاعري كويده قصيده و اني الى البطل قولك قاصد و ولي من شهادت للنصوص جرد * اذا لم يكن خيرا الكلام نبينا * لديك فان الخير منك بعيد واقهر شيء ان جعلت لما الية *</p>	<p>عز الله شيطانا و ذاك شديد</p>
<p>تعبه از ان در حق اين معين ميگويد شعر</p>	<p>و ما هو الا واحد من جماعة فان صد عن حكم الشهادة حامل ولولا رواة الدين ضاع عنت هم حفظوا آثار من كل شعبة وهم هاجروا فجمعها و تبادروا وقاموا بتعديل الرواة و جرحهم بتبليغهم صحت شرايع ديننا و جعل اهل النقل منها احتجاجهم و حسبهم ان الصحابة بكفوا فخرجوا عن هذا اليقين محارق و لكن اذ لجأ الهك و دليله وان رام اعداء الدنيا كيدها</p>
<p>و كلف فيها حكاية شهود * فان كتاب الله فيه عند مكاملة في الاخرين تبديل و غيرهم عما فتوه يفتود الكل افق و المرام كؤد قيام صحيح القتل و هو جليل حدود تحروا و احتفظها و عهود فلم يبق الا اعانده و حقوق و عنهم رووا الا يستطيع بحود بلاطها را الشكوك مسرود فليس لموجود الضلال وجود فكيدهم بالمخزبات مكيد</p>	<p>و عبد السلام بن يزيد بن عياث الشيباني من ابيات و در قصيده و راز جواب داود و قصيده ولا ينمعين في الذي قال سق واجبه يعلى الاله محله بناصل عن قول النبي و صحبه وجملة اهل العلم و التوا بقوله</p>
<p>و راي مصيب للصواب سديد و ينزله في الخلد حيث يريد و يطرد عن احواضه و يزرود و ما هو في شيء اتاه فريد</p>	<p>و راي مصيب للصواب سديد و ينزله في الخلد حيث يريد و يطرد عن احواضه و يزرود و ما هو في شيء اتاه فريد</p>

ولولم تقم الالحديث بدینا فمن كان من ذی علم و یفید بهم در تو علم النبوة و احتوا من افضل ما عند الامم
 رقد و هم کصاحب الدجی بتدی بسم و نار هم بعد المات خود و علیک ابن عیاب
 لزوم سبیلیم و فحلم عند الله تمیسه و نیز احمد بن عمرو بن منصور جواب داده است
 باین ابیات شعر ایا فادعانی لعلم زید عامه و روید با میدی به و عیسه و جعلت
 شیاطین الحدیث مریده و الا ان شیطان یضلال مرید و فرغت بالتکذیب من کان صادقا
 فقو لک مردود وانت عمید و ذو العلم فی الدنیا نجوم بدایت و اذا غاب نجم لاح بعد جدید
 بهم عزین المفسر و هم له ثقات من اعدایه و جنود کتاب الکنی و الاسامی للنسای از ان کتاب
 نیز نتخاب نموده اند و آنرا منتقی گویند خسر منتقی انجید میث و اردست فی باب من کنی اباعمران
 قال الحافظ احمد بن حنبل النسای کے اخیر ناقص بن سعید قال حدثنا الليث عن زید بن اسبے
 حبیب عن ابی عمران سلم عن عقیبة بن عامر رضه قال اتبع رسول الله صلعم و هو راكب فقلت
 استرانی سورة هود و سورة یوسف فقال لن تفسر شیئا ابلغ عند الله من قل اعوذ برب
 الفلق و احوال نسای الشاهد در ذکر صحاب صحاح ستہ خواهد آمد کتاب تاریخ نجاشیا
 لابن حبان کنیت او ابو حاتم و نام او محمد بن حبان تسمی است و در صحیح ابن حبان ذکر
 از احوال او در گذشت اول ابواب تاریخ این باب است باب ذکر رجب علی لزوم سنن
 المصطفی صلعم اخبارنا احمد بن مکرم خالد البرکے قال حدثنا علی بن المدینه
 قال ثنا الولید بن مسلم ثنا ابن زید ثنا خالد بن معاذ قال ثنا عبد الرحمن بن
 عمر و سلمی و حجر بن حجر الکلاعی قال اتینا العرابض بن ساریة و هو بمن نزل فیہ و لائے
 الذین اذا ما اتوک لتعلمم قلت لا اجد ما احکم علیه فقلنا علیه و قلنا
 رتیاک زائرین و عابدین و مقتبین فقال العرابض صلے بنا
 رسول الله صلعم تصبح ذات یوم ثم انزل علینا فو عطفتنا و عطفت
 بلیغته و زفت منها العشیون و جعلت منها القلوب فقال فایا رسول الله

كان هذه موعظة مودع ما اتهمه اليها قال اوصيكم تقوى الله واطاعة وان عبد اجنبيا
 بعد عاقبة من عيش منكم من غيري اخلافا كثيرا فعليكم بسبني وسنة الخلفاء الراشدين
 المهديين فتمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة
 وكل بدعة ضلالة **ارشاد ابو يعلى خيلي** كتابي است بسیار جيد در احوال رداة
 واین ابو یعلی دیگر است در ابو یعلی موصلی که سند و بجم او سابق مذکور شد نام او
 خلیل بن عبد الله احمد است از ساکنان شهر فردین بود و از تصانیف او
 همین کتاب ارشاد فی معرفة المحدثین یاد کار ماند و هر که درین کتاب
 نظر کند بجلالت و بزرگی او درین علم استر نماید اما اهل تحقیق نوشته
 اند که درین کتاب او نام بسیار یافته بدون مشاهدت کتب دیگر
 اعتماد بر آن نباید کرد و همیذا او را بر مطلق حدیث و رجال آن اطلاعی
 تمام بود و علو اسناد او را در زمان خود میسر آمده بود از علی بن
 احمد بن صالح مشزومی و ابو حفص کنانی و حاکم و دیگر بزرگان آن
 طبقه سماع دارد و از حفص بن شامین و ابو بکر مقرر سے اجازت یافته
 و ابو بکر بن لال با وجودیکه از اساتذہ و شیوخ اوست از وسع روایت
 می کنند و پسر او ابو یعلی ابو زید پسر ابو یعلی عالم حدیث بود از وسع تلذ
 دارد در آخر سال چهار صد و چهل و شش وفات یافته حلیه الاولیاء
 تصنیف حافظ ابو نعیم اصفهانی نے سابق ذکر این حافظ در استخراج او
 گذشت و چند حکایت از کتاب حلیه الاولیاء در بیان احوال امام مالک
 نیز گذشت **الاستیعاب** فی معرفة الاعصاب لابن عمر بن عبد البرکات
 است مشهور و معروف در میان کتابت از ابن سیرین نقل کرده که سابقون الاولون من المهاجرین و الانصار
 الذين صلوا الى عقبتهين و از صفین نقل کرده که هم الذين بايعوا ببيعة الرضوان و از كبار علماء المغرب است